

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم وېر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"

۲۲ مارچ ۲۰۱۷

تصحیح، تنظیم و شرح لغات: خ. معروفی

دیوان

"عبدالله شهاب تُرشیزی هروی"

۲۴۱

مُلحدنامه

-۷-۲-

بگو! آه و افغانانت از بهر چیست
چنین گفت کای مام نیکو خصال
به من پُردژم آگشته، شوی آغرور
سیه سر چو از سرخ سر دور گشت
زن از آب و نان دور مآند، رواست
زنان چون کمانند، مردان چو تیر
تو بهتر ز من دانی، اینها همه
شب و روز نالانم از بهر کیر
ستم بر تن و جاننت، از درد اکیست
چه گویم، که دانی مرا چیست حال
گرفته ز من، آلت عیش دور
چو مرغی ست کز بال و پر دور گشت
ولی دوری کیر، زن را بلاست
کمان را کی از تیر باشد، گزیر
ز سرما چه خوانم بر ابر دمه
مرا کاش مسکن بودی شهر کیر

^۱ - ب. زهر کیست

^۲ "پردژم": ترکیب وصفی و در معنای "بسیار خشمگین" - وارد شدن قید "پُر" بر صفت "دژم"

^۳ - "غرور" (به فتح اول): کلمه عربی و صیغه مبالغه از مصدر "غرور" و در معنای "غرّه" و "فریبکار"

گرت هست بر چاره ای دسترس
بدو پیره زن گفت: نالان مباش
که من یاری تو، به جا آورم
همان لحظه، چادر به سر برفگند
بیامد به نزدیک خفاف^۴ و گفت
یکی خرزه بردوز از چوب و چرم
بلندیش باید بُود، پنـج مُشت
چو پیلی، که بر پا بود بسته، زنگ
چو سازیش، با جان برابر کنم
چو بشنید ازو، مرد دوزنده کفش
یکی کیر بردوخت، سخت و سَنَبَر
به اندازه کـیر اسپ بزرگ
تنش همچو افعی، ولی گاوپشت
نُعوَظش^۵ سقنقور^۶ را خوانده باد
نه محتاج چربک، نه از زنجبیل
به پیشش، به هنگام^۷ بسپوختن
بران بند، قـلابها بسته چند
چو چرمینه را دوخت، چرمینه دوز
به کنجی شد و بست بر خود، نهان
به بند ازارش، در افگند چنگ
چنان راند بر جفته اش، کیر نرم
پریچهر حیران که این کار چیست
زن پیر و آن گه چنان کیر سخت

برون آر جانم، ز بند هوس
پی کی، با آه و افغان مباش
کنون بهر دردت، دوا آورم
ز خانه برون شد، چو روبه ز بند
که رازی ست باید، که داری نهفت
میان سخت چون سنگ و اطراف نرم
به هنجار کیر الاغی درشت
برو خایه‌ها بسته، زانبان^۸ و سنگ
به جای بها، همسرش زر کنم
همان لحظه برداشت چرم^۹ و درفش
سَنَبَری و سختیش، چون ران بَبَر
سرش تیز و مخروط، مانند گرگ
ز نرمی برش، فلس ماهی درشت
ز بادام و فُسْتُق^{۱۰} نیاورده یاد
نه از کار بسیار کردن ذلیل
چه یک شهر دختر، چه یک بیوه زن
بدان سان، که بندگان بر فتق^{۱۱}، بند
شد آن پیر گفتار از آن چرم،^{۱۲} یوز
بیامد بَرِ آن بُتِ دل سِتان
گشاد و کشیدش به هم، بیدرنگ
که شد آتش آن چوب در زیر چرم
مگر پیره زن، دیو یا خود پریست
اگر نیست جادو یقین است، بخت

^۴ - "خفاف" (بر وزن "فعال و خیاط و دلال"): کلمه عربی و در معنای "بوتدوز"

^۵ - این بیت در نسخه کاتب اصل نیست

^۶ - "انبان"؛ یعنی "کیسه" یا "خریظه"

^۷ - چرمینه= و یا مچاچنگ آلتی باشد ساخته شده از چوب و چرم شبیه آلت تناسلی مرد

^۸ - "نُعوَظ": کلمه عربی ست و در معنای "برخاستن ذکر"

^۹ - "سقنقور": کلمه عربی ست و مراد از جانوری ست شبیه سوسمار با چار دست و پا و دم کوتاه، در کنار رود نیل در میان ریگ پیدا می شود در فارسی آن را ریگ ماهی گویند، که به غایت مقوی قدرت جنسی ست. در افغانستان به ماهی شقانتل معروف است.

^{۱۰} - "فُسْتُق": معرب "پسته" است

^{۱۱} - "سپوختن" یا "اسپوختن" در معنای "فرو کردن" و "خلاندن" است

^{۱۲} - "فتق": کلمه عربی و مراد از "چُرگی" یا مرض "چُرِه شدن" است.

^{۱۳} - "یوز" (به پای مجهول) مخفف "یوزپلنگ" است، که حیوانی ست شکاری و درنده گوشته‌خوار

و یا گشته آگه اجابت، مگر
وگر نیست این فکرها، ناصواب
بدو گفت: ای مادر غمگسار
ترا من به گرمابه ها، دیده ام
ترا اینچنین تحفه، همره نبود
رخ پیره زن زین سخن، بر شگفت
پری چهر چون کیر چرمینه دید
چنین گفت: کای راحت روح من
درین روزگاران، کجا بوده ای
ترا بند زنجیر، زرین کنم
اگر دل وگر جائت خوانم رواست
ازان پس بدان پیره زن، یار گشت
شب و روز، آن چرم بردی به کار

دعاهای شب، ناله‌های سحر
همانها، که بینم همه را به خواب
چه کردی؟ که گشته چنین، بخت یار
بسی بر کست، کیسه مالیده ام
بگو از کجا داشتی؟ این عمود
برآورد آن چرم را، از نهفت
تنش بوسه داد و سرش برمکید
دوای دل زارِ مجروح من
که ره جانب ما، بیپموده ای
غلاف ترا گوهر آگین کنم
که پیش تو دایم دل و جان ماست
به چرمینه بازی، گرفتار گشت
ولی کی کند؟؟؟ کار می، کوکنار

* * *